۲۴. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۴/۱۳)

سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱) - دوشنبه، ۱۳ تیر ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- اتحاد محمد بن یحیی اخو المغلس الخثعمی و محمد بن یحیی الصیرفی
- بررسی روایت «أمرك أن تقرأ القرآن علی حرف واحد»
  - بررسی روایت «أمرك أن تقرأ القرآن علی حرف واحد»
  - الف) بررسی سندی

- ب) فقه الحدیث روایت «أمرك أن تقرأ القرآن علی حرف واحد»
  - بررسی تعبیر «هوّن»، «خفّف» و «وسّع»
  - اهمیت شناخت حیثیات دخیل در موضوع
  - ارتباط تعابیر مختلف روایت با علوم قرآنی و علم فقه و کلام
  - ولایت تشریعی پیامبر (ص) در اقراء
  - وجوه حمل کلمه « هون علی امتی » در روایات سبعة احرف
  - حمل کلمه «وسّع» بر توسعه ظرفیت ظهور حقیقت قرآن
  - رجوع کل قرآن کریم به بسائط حروف مقطعه به وزان تکوینی
  - انعکاس «وسّع علی امتی» در وسعت تعدد قرائات
  - ضابطه مندی فضای اقراء و قرائات

پیشگفتار (خلاصه)

اتحاد محمد بن یحیی اخو المغلس الخثعمی و محمد بن یحیی الصیرفی

شاگرد: در مورد سند دیروز فرمودید نرم‌افزار خثعمی را خزاز نوشته. ظاهراً به جهت طبقه این کار را کرده‌اند. فی الجمله هم کلام آن‌ها درست است. خثعمی در طبقه متقدم است. عمده روایات ایشان از امام صادق علیه‌السلام است. هرچند نجاشی در مورد خزاز دارد «روی عن الصادق علیه‌السلام» اما مرحوم شیخ در فهرست دارد «روی عن اصحاب ابی عبد الله». در کتب اربعه هم روایتی ثبت نشده که ایشان از خود امام صادق علیه‌السلام روایت کند. در شاگردانشان هم همینطور است. یعنی مشهورترین شاگرد خثعمی محمد بن ابی عمیر است. اما شاگردان خزاز، احمد بن محمد بن عیسی الاشعری و برقی است. یکی از دلائلی که باعث شده بگویند خزاز است و خثعمی نیست، همین است. اینکه صیرفی از حماد دارد، اصلاً معهود نیست که خثعمی هم از حماد داشته باشد. ولی خزاز هست.

من دو نقض به ذهنم رسید که این مطلب فی الجمله درست است. اما اصل امکان نقل وجود دارد. یکی اینکه خود نرم‌افزار هم گفته که در بین اساتید آن‌ها، در ابوبصیر الاسدی مشترک هستند. یعنی مشترک بین خزاز و خثعمی است. البته به ذهنم رسید که شاید به این صورت جواب بدهند که چون ابو بصیر الاسدی امام صادق، امام باقر و امام کاظم علیه‌السلام را درک کرده از این باب شده. و الا همه جا نمی‌شود. در خود معانی الاخبار جلد یکم صفحه ۳۱۵، تصریح دارد که هم احمد بن محمد بن عیسی الاشعری از خثعمی نقل کرده؛ به این صورت دارد: احمد بن محمد عن محمد بن یحیی الخثعمی و هم محمد بن حسین بن ابی الخطاب از خثعمی نقل می‌کنند. جالب این است که به جهت ذهنیتی که نرم‌افزار داشته راجع به اینها گفته‌اند که محرف هستند. یعنی در نرم‌افزار آن‌ها را خزاز کرده‌اند. لذا دلیلی غیر از طبقات ندارد که ظاهراً نمی‌شود خیلی روی آن حساب کرد.

استاد: جزاکم الله خیرا.

دیدم افاده فرموده بودند در دو-سه روایت تصریح است که محمد بن یحیی الخثعمی عن حماد عن ابی عبد الله ع. من دیدم که این را در فدکیه گذاشته بودند. دو روایت بود که این خیلی کلید می‌شود؛ یعنی دیگر نمی‌شود گفت که خثعمی بلاواسطه از حضرت نقل می‌کند. نه، در اینجا صریحاً دارد. نکته‌ای هم که تذکر دادند این است که در بسیاری از جاها داریم؛ محمد بن یحیی الصیرفی عن حماد. وقتی در یک جا فهمیدیم که او اخو المغلس خثعمی است، بقیه موارد هم می‌توانند ناظر به او باشد و ثقه شود. چون خود خثعمی توثیق هم شده.

قرار شد که تذکر بدهم. در مباحثه ذکر شد شهید ثانی پنجاه و خورده‌ای داشته‌اند. اما در جلسه فرمودند چهل. بعد از جلسه تذکر دادند که همان پنجاه و خورده‌ای درست است. این را تذکر دادم که در ذهن کسی نماند. پنجاه و پنج سال داشتند.

شاگرد: در کدام روایت به این صورت آمده بود.

استاد: شما در نرم‌افزار بزنید الخثعمی عن حماد. علی القاعده می‌آید. چون الخثعمی لقبی است که در آخر کار می‌آید.

شاگرد۲: در فقیه و تهذیب است.

استاد: اگر به این صورت باشد خیلی خوب است.

شاگرد۲: ظاهراً خثعمی را نوشته اند محرف است.

استاد: و حال اینکه با این توضیحاتی که آمد می‌توان محرف نباشد. روی راوی خودش است. از این حیث بحث سند خیلی خوب می‌شود. حال باز هم ان شالله می‌رسیم. روایت دوم است.

بررسی روایت «يأمرك أن تقرأ القرآن علی حرف واحد»

بررسی روایت «يأمرك أن تقرأ القرآن علی حرف واحد»

> و أمّا ما وقع فی المقام الثانی فالظاهر من کلام أکثر علمائنا و إجماعاتهم أنّها متواترة إلیه صلی الله علیه و آله و سلم و نقل الإمام الرازی اتفاق أکثر أصحابه علی ذلک کما یأتی نقل کلامه. و قال الشهید الثانی فی «المقاصد العلیة»: إنّ کلاًّ من القراءات السبع من عند اللّه تعالی نزل به الروح الأمین علی قلب سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و علّم الطاهرین تخفیفاً علی الامّة و تهوینا علی أهل هذه الملّة.قلت: و روی الصدوق فی «الخصال» بإسناده إلیهم قال: «قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم: أتانی آتٍ من اللّه عزّ و جلّ یقول: إنّ اللّه یأمرک أن تقرأ القرآن علی حرف واحد. فقلت: یا ربّ وسّع علی امتی. فقال: إنّ اللّه تعالی یأمرک أن تقرأ علی سبعة أحرف» و ربّما استدلّ علیه بقول الصادق علیه السلام فی خبر حمّاد بن عثمان «إنّ القرآن نزل علی سبعة أحرف و أدنی ما للإمام أن یفتی علی سبعة وجوه ..
>
> الحدیث» و فی دلالته تأمّل[1]

در بحث ما عبارت شهید را نقل فرمودند. بعدنبال «الظاهر من کلام اکثر علمائنا». این نقل کلمات علماء بود. در «قلت» میخواهند برای فضای اکثر علماء استشهاد بیاورند. برای این استشهاد دو روایت میآورند. روایاتی که برای «سبعة احرف» در کتب شیعه هست، سه روایت است. ما قبلاً از اینها بحث کردهایم. سومی آنها هم مهم است. چون در فدکیه صفحات در هم رفته، این قسمت ذیل صفحه رفته است. ولی در تفسیر نعمانی –کتاب قدیمی- که مرحوم مجلسی در بحارالانوار میآورند، خود مرحوم نعمانی تعبیرشان این است: «روی مشایخنا عن اصحابنا». این دو تعبیر را میآورند. یعنی وسعت روایت را میرساند.

> روی مشایخنا عن أصحابنا، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قال أمیر المؤمنین صلوات الله علیه: أنزل القرآن علی سبعة أحرف کلها شاف کاف: أمر، وزجر، وترغیب، وترهیب، وجدل، وقصص، ومثل[2]

علی ای حال تعبیر «نزل علی سبعة احرف» در این کتاب هم به این صورت هست «روی مشایخنا عن اصحابنا». ان شاءالله بعداً به این میرسیم.

مرحوم صاحب مفتاح الکرامه به این سومی اشاره نکردهاند. به دو روایت معروفی که درخصال صدوق هست، در اینجا اشاره میکنند.

«قلت: و روی الصدوق فی «الخصال» بإسناده إلیهم قال: «قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله و سلم: أتانی آتٍ من اللّٰه عزّ و جلّ یقول: إنّ اللّٰه یأمرک أن تقرأ القرآن علی حرف واحد. فقلت: ای ربّ وسّع علی امتی. فقال: إنّ اللّٰه تعالی یأمرک أن تقرأ علی سبعة أحرف»؛ این روایت اول است که ایشان نقل کرده‌اند. ولو در خصال روایت دوم است. این یک نسخه از روایت است که ایشان در اینجا نقل کرده‌اند. به نظرم در بحارالانوار هم که از کتاب‌های دیگری نقل می‌کند همینطور آمده. یعنی یک امر «أتانی آتٍ من اللّٰه عزّ و جلّ یقول: إنّ اللّٰه یأمرک...» است و بعد مسأله است: «ای ربّ وسّع علی امتی». بعد هم می‌فرمایند: «إنّ اللّٰه تعالی یأمرک أن تقرأ علی سبعة أحرف».

اما در خود بحارالانوار و در مصدر که کتاب خصال باشد، سه بار است. عبارت به این صورت نیست. نسبت به مصدر عبارت سقط دارد. چون تکرار بوده، نمی‌دانم چطور بوده، متن حدیث را حذف کرده‌اند، خلاصه کرده‌اند! من از روی متن خصال می‌خوانم که در باب، حدیث دوم ذکر شده:

> حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن أحمد بن هلال عن عيسى بن عبد الله الهاشمي عن أبيه عن آبائه ع قال قال رسول الله ص أتاني آت من الله فقال إن الله عز و جل يأمرك أن تقرأ القرآن على حرف واحد فقلت يا رب وسع على أمتي فقال إن الله عز و جل يأمرك أن تقرأ القرآن على حرف واحد فقلت يا رب وسع على أمتي فقال إن الله عز و جل يأمرك أن تقرأ القرآن على حرف واحد فقلت يا رب وسع على أمتي فقال إن الله يأمرك أن تقرأ القرآن على سبعة أحرف**[3]**

شاگرد: تعبیر دوم هم حرف واحد است؟

استاد: بله، بار دوم آن هست. اما بار سوم را در کروشه گذاشته‌اند. ظاهراً نسخه دیگری در خصال بوده.

شاگرد: نقل عامه با این تفاوت داشت.

استاد: حال باید تطبیق آن را بررسیم. فعلاً تفاوت نسخه اصلی این است.

این روایت یک بحث سندی دارد. به‌خصوص در کتاب‌های زمان ما، در هر ده کتاب که نگاه می‌کنید، نه کتاب از کتاب‌های علوم قرآنی وقتی به این روایت می‌رسند، با نظر جلیل می‌گویند که این سند ندارد. مفادش هم که مخالف حرف واحد است. یعنی این روایت را به‌راحتی کنار می‌گذارند. خب مانعی ندارد. در فضای علمی و کلاسیک این روایت از نظر ارزشگذاری و اینکه بخواهند روی آن حساب باز کنند، نوعاً حساب باز نمی‌کنند. گمان من این است که علی ای حال باید به روایت با دقت بیشتری نگاه کرد. ولو در آخر کار شما نپذیرید و بگویید ضعیف است. اما غیر از این است که سریع رد شوید. نکات خیلی خوب علمی در ذیل این حدیث شریف مطرح است. اول سند آن است.

---

[1] مفاتح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسین) ج۷ص ۲۱۵

[2]بحار الأنوار - ط دار احیاء التراث ج۹۰ ص۹۱

[3] الخصال، ج۲، ص: ۳۵۸

الف) بررسی سندی

در سند می‌بینید که از شیخ صدوق که شروع می‌شود ترضی –رضی الله عنه- صدوق دارد. یعنی شروع آن در محیط محدثین شیعه است. این روایت در مشایخ شیعه شیخ صدوق مطرح بوده. مرحوم صدوق از عامه خیلی می‌آورند. چون کثیر الاطلاع بودند. مشایخی هم از اهلسنت دارند که بحث‌های آن شده است. حالا یک وقتی شیخ خود صدوق سنی بود، می‌گفتیم از فضای اهلسنت به تحدیث شیخ صدوق می‌آید. اما این روایت اینطور نیست. می‌گوید رضی الله عنه؛ یعنی شیخی که برای من گفته خودش شیعه بوده.دنبالهٔ آن می‌بینید می‌فرمایند: «محمد بن یحیی العطار» که از بزرگان امامیه است.

شاگرد: یعنی اگر از مخالفین بود، رضی الله عنه نمی گفت؟

استاد: نه، ترضی صدوق یکی از مواردی است که از آن بحث کرده‌اند. «رضی الله عنه» اصلاً بالاتر از مخالف است. می‌گویند ترضی صدوق بیش از اینکه می‌گوید عامی نیست، می‌گوید موثق هم هست. عده‌ای خواستند تا این اندازه استفاده کنند. حالا بحث ترضی صدوق در جای خودش.

«محمد بن یحیی العطار»؛ می‌بینید که خوب است. **«محمد بن احمد»**؛ محمد بن احمد بن محمد الاشعری؛ ایشان هم مشکلی ندارد و از بزرگان است. تنها «احمد بن هلال» داریم که می‌گویند احمد بن هلال از نظر عقیده غالی بوده و فساد عقیده دارد. ولی در ذهنم این جور هست که در نجاشی دارد « **ثقةٌ فی النقل»؛** در نقل ثقه هست ولی فساد عقیده و غلو را به ایشان نسبت داده‌اند.

«عن عیسی بن عبدالله الهاشمی»؛ ایشان توثیق صریح ندارد اما در کتاب‌ها ذکر شده است. به او کتاب هم نسبت داده‌اند. ای در فهرست بود ای در نجاشی. می‌دانم که اسم ایشان آمده است. « **عن ابیه»**؛ عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام. **«عن آبائه»؛** که محمد بن عمر اطرف است. عمر اطرف و عمر اشرف. عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام. عمر اطرف چرا اطرف است؟ مقابل عمر اشرف است. عمر اطرف فقط علوی است. دیگر فاطمی نیست. عمر اشرف هم علوی است و هم فاطمی است. یعنی ذریه حضرت صدیقه س هم هست. لذا به او عمر اشرف می‌گفتند و به آن هم عمر اطرف می‌گویند.

وقتی به ای این عمر می‌افتیم به ای نامه معاویه می‌افتیم. معاویه نامه ای نوشته و کاری کرده تا روز قیامت هر وقت نامه معاویه ذکر می‌شود لبخندی به لب شیعیان می‌آید. بی اختیار هم می‌آید. نامه معاویه را که می‌گویند، می‌بینید شیعه ها لبخند می‌زنند. دست خودشان نیست. معاویه چه نوشت؟ در کتاب سلیم هست. در نامه نوشته آمدی اسم بچه‌های خودت را ابوبکر و عمر و علی گذاشته‌ای که هر وقت خواستی بگویی رحمه الله، بچه خودت را قصد کنی! ببینید یک نامه معاویه میخ کار را کوبیده است. آنها هم این را می‌گفتند که تو می‌خواهی تقیه کنی! هر وقت می‌خواهی از آنها کلمه‌ای بیاوری می‌گویی رحمت بر بچه خودت باد! آن زمان هم می‌فهمیدند! اما اینکه چرا و رموزش چیست، جای خودش. حتی زمان امام سجاد که اسم عمر اشرف را عمر گذاشتند، چه شرائطی بوده؟ تحلیلش جای خودش.

رواج تسمیه به اسامی عمر و... در زمان معصومین

شاگرد: اسامی خلفاء در آن زمان تنها برای آنها عَلَم بوده؟

استاد: نه، خیلی رایج بوده. استفاده می شده و رایج هم بوده. یکی از جواب هایی که میدهند همین است. میگویند این ذهنیتهایی که الآن هست، در آن زمان نبوده. خدا رحمت کند مرحوم آشیخ عباس طواری که از علماء خیلی زحمت کشیده یزد بودند. استاد ما میگفت به من گفتند که من دوازده ای هجده دور الغدیر را مرور کردم. از اول تا آخر. مرور ورق زدن نه. ایشان میخواندند. یادداشت برداری میکردند. این کار یکی از کارهای ایشان بود. در فیضیه که بودند –ما هنوز به قم مشرف نشده بودیم- می گفتند همه ایشان را میشناختند؛ هر کسی در فیضیه میرفت، ایشان را می شناخت. چرا؟ چون شب و روز هر کسی وارد فیضیه میشد میدید آشیخ عباس با پیرهن و کتاب به دست دور فیضیه دارند مطالعه میکنند. عادتشان این بود. خسته میشدند. کتاب هم دارند. در حالت قدم زدن مطالعه میکردند. عادت کرده بودند و خسته نمیشدند. نشستن صدمه میزند. ایشان صبح تا شب کارشان این بود. کسی که کتاب الغدیر را دوازده دور ببیننند، کتابهای دیگر را چطور بودند.

میخواستم بهعنوان لبخند عرض کنم. ایشان در مدرسه مصلی یزد نشسته بودند. در اوائل طلبگی از ایشان شنیدم. فرمودند شیعه و سنیای با هم بحث کرده بودند. بحثشان مدتی طول کشید. هر کدام هر چه میگفت دیگری قبول نمی کرد. مردد بودند که بحث را کجا برسانند. شخص شیعه به خانه برگشت و فکری کرد و گفت تمام شد. گفت مطلبی به ذهن من آمد که واضح بود. چرا در این مدت به او نگفته بودم؟! صبح آمد و مقابل او نشست و گفت امروز دیگر تمام است. نکتهای به ذهن من آمده که بحث تمام است. گفت خب بگو ببینم چیست. گفت زمانیکه پیامبر خدا بودند، وقتی میخواستند خطاب کنند و عمر را صدا بزنند، چه میگفتند؟ گفت خب میگفتند ای عمر. گفت تمام شد. کسی که پیامبر خدا به او عمر بگوید، دیگر خودت بفهم. خدا رحمتش کند! منظور ذهنیتی که شیعه از او دارد است. لذا گفت پیامبر به او میگفت عمر!

وزان تعبیری «له کتاب» در توثیق رجالی

شاگرد: در مورد عیسی بن عبد الله فرمودید «له کتاب». کتاب داشتن او دال بر چیست؟ اینکه دال بر توثیق نیست؟

استاد: نه، اصلاً صرف «له کتاب» دال بر توثیق نیست. عدهای خواستهاند بگویند –در همینجا هم هست- اگر به اینگونه بود « له کتاب روی عنه جماعة »؛ جماعتی از اجلاء؛ یک نحو دلالت بر امامی بودن او است که روایت او حسن میشود یا دلالت بر موثق بودن او است. اینها را مطرح کردهاند؛ باید ببینیم که چطور میگویند «له کتاب». مثلاً یک نفر بگوید که فلانی به من خبر داد که «له کتاب»، این اصلاً دال بر توثیق نیست.

شاگرد: در تشابک شواهد هم به درد نمی خورد؟ قرینهای بر این باشد که جزء اجلاء بوده؟

استاد: چرا! اما بالجمله نه. اما فی الجمله حتماً اینطور است. اصلاً فضای علم رجال فضای تشابک شواهد است. یعنی از جاهای مختلف شواهدی را پیدا کنید و به هم جفت و جور کنید. نتیجه آن یک مطلب خوب رصین متین شود.

عرضی که من الآن خدمت شما دارم این است: عیسی بن عبد الله هاشمی کتاب دارد و علی القاعده این روایت هم در کتاب ایشان بوده. خب کتابی است که در بین علویین بوده. ایشان نوه عمر اطرف است. میگویند «عن ابائه». پس این روایت در بستر عامه و بطون بنی امیه و رواة آنها نیست. این نکتهای است که باید به آن توجه کرد. سند از احمد بن هلال است که بعد از او به بیت علویین و فرزندان امیرالمؤمنین علیهالسلام میرسد. این نکتهای مثبت است. نمیخواهم بگویم که کار تمام است. نکتهای مثبت است که فضای حدیث فضای روایات اهلسنت نیست.

ب) فقه الحدیث روایت
«یأمرك أن تقرأ القرآن علی
حرف واحد»

بررسی تعبیر «هوّن»، «خفّف» و «وسّع»

دوم؛ آن چیزی که در این روایت اهمیت دارد این است: تعبیر «وسّع» است. با توضیحاتی که بعدا عرض میکنم در روایات تعبیر «هوّن علی امتی»، «وسّع علی امتی»، هست. «استزده» هم هست که دیروز عرض نکردم. استزاده هم هست. من به گمانم اگر روایت یک سیاق باشد، تعبیر اصلیای که حضرت فرمودند «وسّع» بوده. یعنی «خفّف» و «هوّن» نقل به معنا شده است. ممکن است که حضرت هم چند بار فرموده باشند؛ هم تعبیر «خفّف» و هم تعبیر «هوّن» را فرموده باشند. مانعی هم ندارد. من مشکلی ندارم. اما اگر یک تعبیر بوده تعبیر «وسّع» اولویت دارد. چرا؟ بعد از اینکه توضیح آن را عرض کنم میبینید. این هم برای کلمه «وسّع». لغت این روایت که در نقل علویین و اهلبیت بوده واژهای –وسّع- دارد که از واژههای نقل های اهلسنت اولویت دارد.

اهمیت شناخت حیثیات دخیل در موضوع

آن چیزی که الآن می‌خواهم روی آن تأکید کنم این است: دقت در روایت است. «أتاني آت من الله فقال إن الله عز و جل يأمرك أن تقرأ القرآن»؛ یعنی قرآنی داریم که نازل هم شده، شمای پیامبر خدا می‌خواهید آن را قرائت کنید. خداوند متعال می‌فرماید «علی حرف واحد» قرائت کنید. این به چه معنا است؟ در اینجا می‌خواهم نکته‌ای را عرض کنم که خیلی پرفایده است. در بحث اصول، موضوع علم را مطرح می‌کردند، می‌گفتند چه بسا دو علم هست که بدنه موضوع آن‌ها یکی است اما حیثیت آن‌ها تفاوت دارد. به آن هم این را ضمیمه می‌کردند: «لولا الحیثیات لبطلت العلوم». یعنی بسیاری از علوم هستند که اگر حیثیات را بردارید تمایزشان از بین می‌رود. یا اینکه «لولا الحیثیات لبطلت العلوم و الحکمه»؛ یعنی حتی قوام قضایای حکیمانه به حیثیات دخیل در موضوع است. اگر در قضای آن حیثیت ملحوظ در موضوع را در نظر نگیرید، آن قضیه تافه می‌شود. خیلی مهم است که یک حیث در موضوع قضیه چیست تا حکم بر آن بار شود. چون محور تناسب حکم و موضوع همان حیثیت ملحوظ در موضوع است.

ارتباط تعابیر مختلف روایت با علوم قرآنی و علم فقه و کلام

حال که اینطور شد میخواهم این را عرض کنم که ما سه علم داریم که از هم جدا هستند. موضوعشان هم جدا است و مباحث آنها هم جدا است. روایاتی هم که راجع به سبعه احرف داریم لسان هر کدام از آنها طوری است که برای این سه علم است. ولی چون محدثین همه اینها را کنار هم میآورند –مثل لغویین که همه اینها را کنار هم میآورند- اینها با هم مخلوط شده. ما یک علم کلام داریم، یک علم فقه داریم و یک علم علوم قرآنی داریم. علوم قرآن برای خودش یک چیز است. حال اینکه بخشی از تفسیر باشد ما در آن مشکلی نداریم. ولی علوم قرآنی علم کلام نیست. علم کلام هم فقه نیست. فقه هم علوم قرآنی نیست. شما این سه علم را در نظر بگیرید. حال من سه مثال ساده میزنم، سریع میگویید که اینها برای کدام علم است.

«نزل القرآن علی سبعه احرف، ادنی ما للامام ان یفتی علی سبعه اوجه»؛ به کلمه افتاء آن کاری نداشته باشید. بعداً در مورد افتاء عرض میکنم. به «نزل» آن کار داشته باشید. ای «نزل القرآن علی سبعه احرف، امر و نهی و زجر،قصص و امثال»، این حدیث برای کلام است ای علوم قرآنی ای فقه؟ واضح است که برای علوم قرآنی است. علوم قرآنی در مورد کیفیت نزول وحی صحبت میکند. از شعب و مسائل آن بحث میکند. وقتی میگویید «ان القرآن نزل علی...» راجع به نحوه نزول قرآن صحبت میکنید. پسمعلوم میشود که علوم قرآنی است.

اما اگر میگویید مردم حق دارند قرآنی که نازل شده را غلط بخوانند ای نه؟ خدا آنها را مواخذه میکند ای نه؟ این علوم قرآنی است؟ کلام است؟ ای فقه است؟ آشکارا فقه است. اینکه کسی مجاز است قرآن را بخواند و حال اینکه می داند نمی تواند درست بخواند؛ زبانش نمی گردد و غلط میخواند. می نشیند و تلاوت میکند. اینکه جایز است بخواند ای نه، فقه است؟ کلام است؟ ای علوم قرآنی است؟ فقه است. افعال المکلفین، احکام خمسه.

اما اینجا کدام یک از آنها است؟ «ان الله یامرک ان تقرأ القرآن». این فقه است؟ علوم قرآنی است؟ ای چیز دیگری است؟ من با توضیحی که میخواهم عرض کنم، علم کلام است. ببینید در بحث روایت ما یک بحثی داریم؛ میگوییم روایت تشریعی، بعد میگوییم روایت شرعی. پدر بر فرزندش ولایت دارد. چه ولایتی؟ ولایت شرعی. یعنی در بستر فقه. اما میگویید پیامبر ولایت تشریعی دارند. «ادبنی ربی فاحسن تادیبی ففوض الیّ امر دینه»؛ «فوض الیّ امر دینه»؛ خدا قبول کرده. لذا حضرت به دو رکعت نماز ظهر، دو رکعت دیگر اضافه میکنند. دو رکعت آن فرض میشود و دو رکعت آن سنت واجبه میشود. و لذا وقتی مسافرت میروید آن سنتش که برای حضرت است قصر میشود. روایات آن هم مفصل است که همه میدانید. و سائر موارد مانند تشهد که سنت واجبه است. به اینها ولایت تشریعی میگوییم. ولایت تشریعی که «ادبنی ربی فاحسن تادیبی»، همینطور که نشده. «فاحسن تادیبی ففوض». این بحث کلامی است؟ فقهی است؟ ای

علوم قرآنی است؟ روشن است که بحث کلامی است. بحث از ولایت تشریعیای که خداوند به پیامبر میدهد بحث کلامی و اعتقادی است.

الآن سؤال من این است: لسان این روایت شبیه ولایت تشریعی است ای علوم قرآنی و فقه است؟

شاگرد: کلمه «یأمر» ذهن را به سمت فقه میرود.

ولایت تشریعی پیامبر (ص) در اقراء

استاد: در آن جا هم که می‌گوید «فوض امر دینه» می‌تواند سراغ فقه برود. کما اینکه در روایت «ادن ما للامام ان یفتی» ذهن سراغ فقه می‌رود. معلوم می‌شود که در اینجا تمییز حیثیت دقیق است. الآن می‌خواهیم دقت کنیم. ریخت «یامرک ان تقرا» چیست؟ آخر روایت به این صورت می‌شود «یامرک ان تقرأ القرآن علی سبعه احرف». «ان تقرأ» متفرع بر سبعه نازل است؟ یا اینکه متفرع بر حرف واحد نازل است؟ یعنی قرآنی نازل شده علی حرف واحد امّا «یامرک ان تقرء»؛ یک ولایت در اقراء است. کدام یک از اینها است؟ اگر به این صورت باشد کلامی می‌شود. ظهور روایت درکدام است؟ «أتاني آت من الله فقال إن الله عز و جل يأمرك أن تقرأ القرآن علی حرف واحد» یعنی نزل القرآن علی حرف واحد یا تقرأ علی حرف واحد؟ شما خودت به آن دست نزن، امت تو هم به آن دست نزنند، عین همان لفظ مراعات شود. «ای رب وسّع علس امتی»؛ این وسّع چطور توسعه‌ای است؟ «تقرأ» آن هم چه قرائتی است؟ اینجا دو وجه است، الآن من یک وجه را توضیح می‌دهم. وجه بعدی را بعداً عرض می‌کنم. وجه فعلی این است که پس قرآنی نازل شده؛ ان تقرأ القرآن؛ اما شما آن را هیچ توسعه‌ای ندهید. یعنی اعمال سنت در اینجا نکنید. حضرت هم فرمودند «وسّع علی امتی»؛ وسّع یعنی چه؟ یعنی خدای متعال این اختیار را به پیامبرش بدهد که حضرت در مقام اجرا تخفیف بدهند. در مقام اقراء بر مردم آسان بگیرند. و با حکَم دیگری که دارد. اتفاقا اینکه می‌گوییم «القرائة سنه متبعه» با این مناسب است. «فرضٌ» نمی‌گوییم .یک مُنزل‌هایی هست که اصلی است، القرائة سنة، یعنی بسیاری از این قرائات هست که از ناحیه ولایت است شبیه ولایت تشریعی است. ولایت در اقرائی است که خداوند متعال به پیامبرش داده است.

حال سؤال مهم در اینجا این است: اگر روی این احتمال فرض گرفتیم که خداوند متعال ولایت اقراء را به حضرت داده، این اقراءهای حضرت مورد تحدی هست یا نیست؟ سؤال مهمی است. من قبلاً در مباحثه عرض کرده‌ام. «نزل القرآن علی سبعه احرف» چون «نزل» دارد، حتماً کل سبعه احرف مورد تحدی است. یعنی هر کدام از این حروف مورد تحدی است. «فاتوا بسوره من مثله». اما اگر معنا کردیم «ان تقرأ»، شما مجاز هستید که اقراء را توسعه بدهید، اینجا چه می‌شود؟ در اینجا تحدی می‌شود یا نمی‌شود؟ فعلاً این سؤال بماند تا به آن فکر کنیم.

سؤال دیگر: اگر این روایت بخواهد در اقراء سنت توسعه بدهد، آیا منافاتی با اصل «نزل القرآن من عرش الله تعالی علی سبعه احرف» دارد؟ ندارد. مانعة الجمع نیست. «نزل القرآن علی سبعة»، نزولی است که از سنخ علوم قرآنی است. نه کلام است و نه فقه است. برای آن جا است. این را در فضای خودش بحث می‌کنیم. اما در ذیل او وقتی جلوتر می‌آییم یک «نزل القرآن علی سبعه احرف» داریم که به پیامبرش اجازه می‌دهد اقراء را از باب سنت توسعه بدهند. و سوم باز اجازه می‌دهد که خود امت بیش از اقراء حضرت اگر غلط خواندند مؤاخذ و معاقب نباشند.

وجوه حمل کلمه « هون علی امتی » در روایات سبعة احرف

البته این را تذکر میدهم که غلط خواندن امت دو جور است؛ این خیلی مهم است. اتفاقا دو حوزه وسیع از روایت را هم دارد. گاهی امت نمیتوانند، لذا غلط میخوانند. لهجه و خصوصیات آنها بهگونهای است که مصحف را هم که باز میکند، غلط میخواند. میگوییم اگر غلط میخوانی نباید بخوانی، حرام است. اینطور هست یا نه؟ یعنی یک معنای سبعة احرف این است که حرام نیست. خداوند توسعه داده. خفّف علی امتی؛ یک حوزه مهمتر این است –که بخشی از روایات اهلسنت است- اگر بنده خدا مصحف را بخواند، حافظه او یاری کند، درست میخواند اما همه که حافظ نیستند. الآن در محفلی است که میخواهد آیه قرآن را نقل کند، یادش نیست که فاء بود یا واو بود. مثلاً «فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسواها و لا یخاف عقباها» یا «فلا یخاف عقباها». حالا یادش نیست که کدام بود. در اینجا باید توقف کند و بی خودی نخواند؟ یا نه، نسیان جایز است؟ نسیان غیر از غلط خواندن است. در غلط خواندن نمیتواند بخواند. اما در نسیان وقتی یادش بیاید میتواند درست بخواند اما الآن یادش نیست. حرام است بخواند؟ حرام است که مفاد آیه را به مخاطب خود منتقل کند؟ یا نه، مسلمانان حرام نکردهاند؟ شارع مقدس حرام نکرده؟ گفته وقتی عین الفاظ یادت نیست، حتی اگر مفاد کلام خداوند را القاء کنی و به مردم بگویی کار حرام نکردهای؟ این هم حوزه بسیار مهمی است که روایت هم دارد.

وقتی اینها را جدا کنم بعد میبینید. میبینید که پنجاه روایت است که در ذهن شریف شما دستهبندی میشود. یعنی روایاتی هست که برای علوم قرآنی است. روایاتی هست که برای فقه است و روایاتی هست که برای کلام است. ولو محدثین همه را کنار هم آوردهاند.

خب حالا با این توضیحی که دادم این روایت بخشی از سبعة احرف شد که شبه ولایت تشریعی و مربوط به علم کلام شد. یک توضیح دیگری میدهم که جزء علوم قرآنی شود. آن هم از نکتهای است که اول عرض کردم؛ این بود که «وسّع» بار معنایی لطیفی داشته باشد که سائر روایات ندارد؛ ای رب وسّع علی امتی؛ اگر رنگ روایت، رنگ علوم قرآنی باشد –نه کلام- و به آن صورت جلو بروی...؛ من قبلاً در فدکیه نوشته بودم و لذا نود و نه درصد درمباحثه هم عرض کرده بودم. شاید هم در نظرتان باشد، حالا تکرارش میکنم. آن نکته این است که واژههای «خفّف»، «هوّن» واژههایی است که دلالت بر نقص امت دارد. ضعیف هستند لذا خفّف، ضعیف هستند لذا هوّن؛ آسان بگیر.

حمل کلمه «وسّع» بر توسعه ظرفیت ظهور حقیقت قرآن

اما در کلمه «وسّع» ندارد که اینها ضعیف هستند. نقص و ضعف ندارد، واژه زیبایی است. اگر امت من بر یک حرف بخوانند، آن ظرفیتی که قرآن -کتاب تو- دارد در بستر امت اسلامی به ظهور تام نمی‌رسد. وسّع یعنی قرآن کتاب تو است، وقتی به حرف واحد خوانده می‌شود در امت یک ظرفیتی را ایجاد می‌کند. وسّع علی امتی؛ خدایا من می‌بینم که این کتاب تو چیست لذا وسّع علی امتی. یعنی کاری شود که این کتاب در امت من گسترده شود. با سبعة احرف، نزول معارف قرآنی بین آنها، وسعت اطلاعات پیدا کند.اگر به این صورت معنا کنید کلام است؟ ای علوم قرآنی است؟ علوم قرآنی است. یعنی دارید طوری صحبت می‌کنید که علوم قرآنی است.

اما شاهد این مطلب چیست؟ نسبت به شاهد خیلی مطالب جالب و جذابی هست. دیروز هم عرض کردم وقتی صحبت بود که جوهره قرآن چیست، ظاهراً از کتاب لوامع صاحب قرانی مرحوم مجلسی اول بود. عبارتشان در فدکیه هم هست. مرحوم مجلسی اول فرمودند برای من یک مکاشفه ای شد و در آن حالت بدن و هیکل نورانی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدم. چون خیلی وقت گذشته عین عبارت ایشان یادم نیست. بعد فرمودند بعد از اینکه از آن حال به حال خود آمدم -ایشان آدم جزاف گو نیستند- الآن به هر آیه‌ای که نگاه می‌کنم لایتناهی معنا از آن به ذهن من می‌آید. یعنی یک عالم جا افتاده‌ای که جزاف گو نیست و صادق است، این حرف را بزند ما نباید تأمل کنیم که چه می‌گوید؟! آن هم تازه غیر معصوم است. پس ببینید دستگاه قرآن چه خبر است! یک عالم می‌گوید حال من در یک مکاشفه به اینجا رسیده. لایتناهی معنا از یک آیه به ذهنم می‌آید. این را در نظر بگیرید. حالا پیامبری که مخزن قرآن است، به او چه می‌گویند؟يأمرك ان تقرأ القرآن علی حرف واحد؛ خب یک لفظ است که بین امت آمده است. آیا آن چه که قرآن است و به نحو حرف واحد می‌فرمایند «یامرک ان تقرا»، آن قوه و آن جوهره ای که در قرآن است با حرف واحد ظهور می‌کند یا نه؟ نه. لذا در خواست حضرت درخواست از حکمت است. یا رب وسّع علی امتی. این حرف واحد را بر امت من وسعت بده که آن جوهره و آن چیزی که از قرآن است ظهور کند.

شاگرد: چرا خود خداوند متعال با حکمتی که داشتند این کار را از ابتدا نکردند؟ تا پیامبر چند بار اصرار کنند.

استاد: احسنت. اتفاقا این روایات وسّع و خفّف مموهات توضیح آن اصل است. یعنی اینها می‌گوید چرا این سؤال می‌تواند باشد و چرا این توسعه می‌تواند صورت بگیرد. توسعه خدا که جزاف نیست. اتفاقا این توسعه ها کاشف از این است که خداوند قبلاً یک کاری کرده که حالا این تخفیف طبق آن است. آن کار اصلی همانی است که در روایت بعدی به آن می‌رسیم. یعنی با لحاظ «نزل القرآن علی سبعة احرف»، خداوند قرآن را تدوینی کل تکوینی و نفس الامر قرار داده است. در عالم ثبوت قرآن، تدوینی تکوینی است. لذا غیر از خدا کسی نمی‌تواند صاحب قرآن باشد. این فقط مختص او

است چون علم به کل نفس الامر برای خودش است.

من در آن صفحه عرض کرده‌ام. آیات تحدی خیلی عجیب است. ما از آن‌ها همین‌طور در می‌شویم و می‌رویم. آیه می‌فرماید اگر جن و انس جمع شوید؛ «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلى أَنْ يأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً[1]». بعد چه می‌گوید؟ در همه آیات تحدی به این صورت است. «فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ[2]». آیات تحدی سه-چهار مورد است که همه را در فدکیه آورده‌ام. نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است: وقتی تحدی می‌کند و می‌گوید اگر نتوانستید بدانید که به علم الله است. یعنی چرا نمی‌توانید؟ چون یک چیز اختصاصی خدا است. به علم خدا نیاز دارد. این خیلی جالب است. چرا نمی‌توانید؟ چون ریخت قرآن ریختی است که محتاج به علم خدا است. وقتی خدا یکی است و علم او هم یکی است و برای خودش است و این قرآن طوری است که محتاج علم او است، پس کسی غیر از او نمی‌تواند آن را بیاورد. این قدر زیبا تحدی می‌کند. همه آیات آن هم این را دارد.

شاگرد: با توجه به سخا و لطافت حضرت و دلالت عدد سبع بر کثرت در روایات، می‌توان گفت حضرت در خواست وسیع تری از هفت وجه داشته اند؟

استاد: مانعی ندارد. دیروز بحث شد که منظور از سبعه، سبعة ابحر باشد. مثال به سبعة ابحر زدم؛ «وَلَوْ أَنَّما في الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللَّهِ[3]»، در اینجا کسی به ذهنش نمی‌زند سبعه اگر ثمانیه شد چه می‌شود. سبعه یعنی خیلی زیاد.

---

[1] الاسراء ۸۸

[2] هود ۱۴

[3] لقمان ۲۷

رجوع کل قرآن کریم به بسائط حروف مقطعه به وزان تکوین

شاگرد: نکته‌ای که هست این است که اگر حضرت این را می‌فرمودند و باز بر اساس ظرفیت و ضعف بشر به صورت واحد نازل می شد، باز هم با این الفاظ نازل می‌شد؟

استاد: نکته این است که اساساً حرف ابو فاخته این است: خدا چه کار کرده که الآن می‌تواند این توسعه ها را بدهد؟ اصل کار این بود. حرف ابو فاخته کلید مهمی است. قبلاً هم عرض کرده‌ام. اختصاصی که قرآن دارد و به تحدی آن مربوط می‌شود و به سؤال شما مربوط می‌شود این است: اساساً قرآن بین تاریکی و بسائط رابطه برقرار کرده. یعنی می‌گوید عالم مرکبات است، اگر به مرکبات فکر کنید به بسائط بر می‌گردید. قرآن شامل همه عالم است از طریق تحلیل مرکبات عوالم به بسائط. خب چطور این را فرموده؟ با حروف مقطعه. حتی شیعه و سنی گفته‌اند. وقتی انبیاء سابق می‌خواستند ختم نبوت را بشارت بدهند می‌گفتند «ایتی بکتاب بالحروف المقطعه». حروف مقطعه یعنی چه؟ یعنی به شما می‌گوید کلام را نگاه کنید. من که الآن حرف می‌زنم معانی‌ای را می‌فهمید و می‌روید اما اگر تحلیل کنید، کلام مرکب از کلمات است. کلمات مرکب از حروف است، اما خود حروف بسیط است. دیگر حروف از چیزی مرکب نیست.

وقتی می‌خواهید عالم را تدوین کنید، عالم خودش مرکباتی است که وقتی می‌خواهید آن‌ها را تحلیل کنید به بسائط بر می‌گردد. قرآن شروع می‌کند از بسائط عالم نام می‌برد و بعد می‌گوید حالا این بسائط را که دیدی آن‌ها را ترکیب کن. برو جلو. لذا حضرت فرمودند «لو أتاكم من يخبركم عن ذلك لتعجبتم[1]»؛ فرمودند همه چیز -ریز و درشت- عالم در قرآن است. اگر کسی به شما نشان بدهد تعجب می‌کنید. روایت در کافی شریف بود. پس خداوند با قرآن کاری کرده که بعداً می‌تواند این تخفیف ها را بدهد. خیلی عالی است. یعنی این تخفیف ها بی حکمت نیست. قرآن می‌توانست طوری باشد که مجاز نباشیم. اما ریخت قرآن طوری است که این‌ها را سامان می‌دهد.

خدا استادی را رحمت کند. شاید دهها بار حاج آقای حسن زاده این را در درس می‌فرمودند؛ این حدیث برای ایشان خیلی لذت‌بخش بود. می‌گفتند حدیث دارد که قرآن کریم که تا روز قیامت چند تفسیر نوشته می‌شود، چند عالم از آن بحث می‌کنند، چه وجوهی که دارد، می‌گفتند روایت دارد که فردای قیامت بعد از این همه تفاسیر و بحث‌هایی که شده، وقتی قرآن کریم در صورت اصلی خودش وارد صحنه قیامت می‌شود و اهل محشر او را می‌بینند، که در روایت کافی هست که همه شهدا وقتی آن را می‌بینند می‌گویند این کدام شهید است که از همه ما بالاتر است؟ انبیا می‌گویند این کدام نبی است که از همه ما بالاتر است؟ بعد خطاب می‌آید که این قرآن است. در روایت کافی هست.

حاج آقای حسن زاده می‌فرمودند در روایت است که وقتی قرآن وارد می‌شود اهل محشر می‌بینند که هنوز قرآن بکر است. یعنی دست نخورده است. یعنی احدی نتوانسته به ساحت او راه پیدا کند.«ال

يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ[2]»؛ یکی طهری می خواسته که فقط تنها کسانی که ثقلین هستند، سکه یک رو هستند، جوهره خودشان با او یکی است می‌فهمند.

شاگرد: منظور شما حقیقت قرآن است یا همین عبارات و الفاظ؟

استاد: این عبارات نزول آن حقیقت است. اینها مطالبی است که قبلاً صحبت شده. آیه می‌فرماید

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ[3]»، قرآن شیء هست یا نیست؟ خب پس یکی از اشیاء هم خود قرآن است. یعنی قرآن هم «عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر». الفاظ که عرض می کردم در کف طبیعت شخصیه؛ که طبیعت شخصیه من. چون طبیعت شخصیه برای قوس صعود است که بعداً عرض می‌کنم. در کف قوس نزولش هویت شخصیتی است. هویت شخصی با هویت شخصیتی تفاوت دارد. در چنین فضایی کف نزول به هویت شخصیتی پسین می‌رسد. اینجا در قوس نزول است. بله، در قوس صعود هویت شخصی هم داریم که قبلا صحبتش شد.

وقتی شما در این فضا نگاه می‌کنید، می‌بینید می‌فرمایند «ننزله». یعنی قرآن کریم بر قلب مبارک حضرت که نازل می‌شود و بیت المامور و بعد از آن که در روایت دارد، هر کدامش یک بطونی دارد. در همین کف که بطون دارد ابوفاخته به ما گفته «منها یستخرج القرآن». شما در این مرتبه نزول می‌توانید کل قرآن را با احرف سبعه آن، از حروف مقطعه استخراج کنید. چطور استخراج می‌کنید؟ قبلاً من انواع استخراج ها را بحث کرده بودم. فایل های آن موجود است. شما می‌توانید به نحوی استخراج کنید که طبق ضابطه علم الله تعالی هنوز برای ما نیامده. یعنی پیامبر اصل آن را فرموده‌اند، مبادی آن در دست همه ما هست اما علم به آن رمز استخراج نزد شما نیست.

شاگرد: در عصر خودمان هم داریم. یکی از آقایان می‌گفت قرآنش قرآن ما است من دیده ام . به خاطر ترک یکی از گناهان اینطور دیده بود.

استاد: مانعی ندارد. حاج آقا کربلایی کاظم را می‌فرمودند. دیگران هم دارند. حاج زیاد از او نقل می‌کردند. می‌گفتند کسانی بودند که مکاسب ما طلبه‌ها را می‌گرفتند. خط طاهر خوشنویس؛ مکاسب های قدیمی بزرگ است و خطهای پهن ورزی دارد. حاج آقا می‌فرمودند وقتی مکاسب را جلوی کربلائی کاظم باز می‌کردند –سواد نداشت، آن هم یک صفحه بلندی را باز می‌کردند- انگشتش را می‌آورد و می‌گفت اینجا تا اینجا آیه قرآن است. بعد به او می‌گفتند از کجا می‌گویی؟ می‌گفت یک نوری دارد که سائر کلمات صفحه ندارد.

یا آن «کور هستی؟!» را که حاج آقا زیاد می‌گفتند. متأسفانه در یکی از کتابها بد پیاده شده است. در یکی از کتابها آورده‌اند که من جوان بودم و می‌خواستم سر به سر او بگذارم. درحالی که این اصلاً برای حاج آقا نیست. در اینجا مسامحه شده. حاج آقا می‌فرمودند آن آقا می‌گفت. بعد شروع به حکایت کردن می‌کردند که آن آقا می‌گفت جوان بودم. نه اینکه خود حاج آقا می‌فرمودند. زیاد فرموده بودند. می‌گفتند آن آقا می‌گفت جوان بودم، در محل ما گیلان پیرمردی بود که کور بود. شاید هم فرمودند کور مادرزاد بودند. می‌گفت مصحف به دست او می‌دادیم و مصحف شریف را می‌گرفت. می‌گفتیم فلان آیه را می‌خواهیم. می‌گفتند همین جور باز می‌کرد و گاهی یکی-دو ورق هم می‌زد. بعد می‌گفت بیا. آیه را نشان می‌داد. بعد حاج آقا می‌فرمودند آن آقا می‌گفت من جوان بودم و می‌خواستم سر به سر او بگذارم. به او گفتم فلان آیه را نشان بده. او هم باز کرد و ورق زد و گفت بیا. گفتم دیدی اشتباه کردی! درحالیکه درست بود. به تعبیری که حاج آقا می‌فرمودند، می‌گفت راه اثبات که ندارد. چطور به من بگوید؟ من هم می‌خواستم سر به سر او بگذارم. به او گفتم دیدی اشتباه کردی؟! حاج آقا می‌فرمودند بدون اینکه ذره ای تردید کند، گفت: کور هستی نمی‌بینی؟! یعنی به من نگو کور.

[1] الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص: ٥٩٩؛ عن سماعة بن مهران قال قال أبو عبد الله ع إن العزيز الجبار أنزل عليكم كتابه و هو الصادق البار فيه خبركم و خبر من قبلكم و خبر من بعدكم و خبر السماء و الأرض و لو أتاكم من يخبركم عن ذلك لتعجبتم.

[2] الواقعة ٧٩

[3] الحجر ٢١

انعکاس «وسّع علی امتی» در وسعت تعدد قرائات

شاگرد: توسعی که حضرت خواستند آثار لفظی نداشته؟

استاد: اتفاقا مهمترین آثار لفظی را داشته.

شاگرد: شما فرمودید چون حرف واحد است چیزی کم و زیاد نمی شده و باز هم همین الفاظ قرآن بود.

استاد: نه، من این را عرض نکردم. ببینید قرآن کریم طوری است که «ما ننزله الا بقدر». هر نزولی همراهش قدر است. قدر یعنی تنگ گرفتن و محدود شدن. اصلاً قدر محدود است. «و ما ننزله الا بقدر»؛ خزینه پایین می‌آید. وقتی قرآن نازل می‌شود اگر به حرف واحد بیاید دچار محدودیتی شده که اصل جوهره به تمامه ظهور نکرده. شبیه خلق ملائکه. گفتند «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ[1]»، آن آقا شوخی می‌کرد –شوخی خوبی هم بود- و می‌گفت خدای متعال فرمود بله شما هم مسبح و هم مقدس هستید ولی آخر من مقدس نمی‌خواهم! من عالم می‌خواهم! «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا[2]».

بنابراین آن چه که حضرت فرمودند اتفاقا به همین مربوط می‌شود که ابوالفضل رازی هم به آن اشاره کرد. ابوالفضل رازی کسی بوده که در این علوم بوده. او چه گفت؟ گفت اگر تکتک امت –اما جزاف نباشد- بگویند که من سند دارم و با سند به معدن وحی می‌رسم؛ گفت اگر تکتک امت و به تعداد افراد امت برای خودشان اختیار القرائه داشته باشند که منحاز و مختص خودشان باشد، قرآن ظرفیتش را دارد. این حرف یک عالم است. ابوالفضل رازی از بزرگان این فن است. همینطور دهن باز نمی‌کند. می‌گوید اختیار القرآن اینطور است. یعنی قرآن کریم این قدر ظرفیت دارد. امروز می‌خواستم به «وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ[3]» مثال بزنم که مانند. همین یک کلمه «وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» چه دم و دستگاهی دارد. در دو شعبه مهم. ان شاءالله فردا.

---

[1] البقره ۳۰

[2] البقره ۳۱

[3] فاطر ۱۰

ضابطه مندی فضای اقراء و قرائات

شاگرد: در این صورت دیگر لازم نیست قرآن را یاد بدهیم. بلکه هر کسی هر چه خواند می‌گوییم اختیار تو همین است.

استاد: نه، آن آقا هم که به مباحثه ما می‌آمدند. می‌گفتند دراین‌صورت هر کسی هر چه بخواند می‌گوییم درست است. درحالی‌که اینطور نیست. اتفاقا همین را می‌خواهم عرض کنم. دقیقاً ضابطه مند است. امروز آورده بودم بخوانم. فرصت نشد. ببینید کسانی که مصحف را همینطور برداشتند و خواندهاند چه چیزهایی خواندهاند. «إِذْ قَالَ اللَّهُ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلى والِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ[1]»، کسی خوانده به این صورت خوانده «اذکر نعمتی علیک و علی والدیک». یکی از مصحفیین به این صورت خوانده. حال شما غلط بگیرید. اینکه می‌گوییم هر کسی هر چه خواند اصلاً اینطور نیست.

کتابی دارد که بیست سال قبل از مرحوم صدوق وفات کرده. اصفهانی است. به نام «التنبیه علی حدوث التصحیف». شاید پنجاه مورد آیاتی را می‌آورد و می‌گوید چون شبیه هم بوده تعدد قرائت دارد. من اینها را منکر نیستم. بعداً عرض می‌کنم. اینکه گفتم در تواتر از صفر شروع می‌کنیم بعداً اینها را می‌بینید. خیلی با وسواس جلو می‌رویم. قرار نیست بگوییم چون فلانی گفته قبول است؛ ما از همه اینها حرف می‌زنیم. اینها چیزهایی است که در این فضا مهم است. بی ضابطه نیست. همینطور بگوییم «علی والدیک» خواندی و درست است. نه، حتماً قید قرائت، اتصال و سماع است. باید به اقراء حضرت عین علم من الله تعالی برسد. نه اینکه همینطور هر کسی خواست بخواند.

شاگرد: کسانی که قائل به قرائت واحد هستند از این حرف آخر شما می‌توانند خیلی سوء استفاده کنند. می‌گویند طبق این بحث شما، دراین‌صورت هر کسی هر جور خواست می‌تواند بخواند.

استاد: نه، نمی‌تواند بخواند. من همین را عرض می‌کنم. برعکس این است. نمی‌تواند بخواند. یعنی حتماً باید سند ارائه بدهد. من این را عرض می‌کنم. مسلم عند الکل است که حرام است همینطور بخواند. ببینید چقدر مهم است. آقای شعرانی و آقای حسن زاده چه گفته بودند؟ همینطور خواندن حرام است. سماع قید قرائت است. اگر نشنیدی و خودت باز بکنی و بخوانی، کارحرامی می‌کنی. دیگر واضحتر از این می‌شود؟!

شاگرد۲: اینها یک مقدماتی دارد که اگر آنها طی نشود سریع سراغ نتیجه رفته می‌شود.

استاد: بله، ما خودمان در این پنج-شش سال این مقدمات طوری طی شده. اینکه در تابستان شما را اذیت می‌کنم برای این است که شما می‌بینید مبادی بحث وقتی تکرار شد، وقتی بعدا مستندات واضح، حاضر در اذهان باشد، دیگر این لوازم را ندارد. و الا فرمایش شما را قبول دارم. یعنی ذهنیت طوری است که نمی‌تواند جفت و جور کند. لذا از اینها حرف دیگری را لازم گیری

میکند.

والحمد لله رب العالمین

---

[1]المائده ۱۱۰